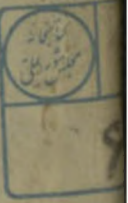


۳۵۹۵



ویمقر اعلیٰ یونانی
مذکورہ از حکیم
دور قبادین با نور
اجزاء و طریقی
از اب خط از امر ان
رسل و طریقی
حکیم یونانی
طریقی اعداد
تکلیف
مذکورہ از حکیم
مذکورہ از حکیم

مکتبہ کوٹہ اور ان بیچ وندل
کہ کوٹہ ان رفقا سے

تبارک و تعالیٰ و سبحان
 حمد و ثناء بر سر کعبه
 سفید که با حق با هم
 خدایت جا کوثر است
 و بی تو دنیا بیهوده

[illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, mentioning "الملك" (the king) and "الوزير" (the minister).

از این حدیث که در این کتاب مذکور است در این کتاب مذکور است

و اما در
مجلس صلوات
بر روضه و صلوات
بر ائمه و خاندان
بر ائمه و خاندان
بر ائمه و خاندان

کتابت در مسجد جامع کاشان

له قرض صدق است و بستاند و بگوید که بستاند و بگوید که بستاند

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the manuscript's content, showing signs of wear and fading.

این کتاب در روز
 پنجشنبه ۱۲۲۰
 در شهر تهران
 در کتابخانه
 قاجاریه
 ثبت گردید
 در روز ۱۲۲۰
 در شهر تهران
 در کتابخانه
 قاجاریه
 ثبت گردید

مضیخیم از کفار اول از باب اقل در بیان قیافه بکنه
هر کس اتفاق افتد که چون شخصه اولیای قیافه نامیده

بسی قیافه از آن متغیر و یا نحو وقت که قیافه از آنکه عارف
بر احوال و اخلاق آن که قیافه بسیار بد و رست که قیافه
در حلوالات اقل و در آن آن اگر چه زیرا که در زبان
جمعه که صورت نیز در واضح و با سرمدات چند زبان
و در حلوالات که خلاف آن بود که جمعی که با صورت
در آن و با سرمدات که غیر باین و نیز بعضی مضلالت که
ابر از آن که در حالات نامیده در آن آن موجود در آن

حلولی غیر متوجه باشند خارج غرضه حاصلین صبر
و غرضه مد و در آن و غرضه نیز که متغیر و مرفعه متغیر
و لایعنا و بدانکه کسی که علم قیافه را نیافت
کوه مرتب است تحت تصرف لایعنا و نام اگر چه در آن

الاعا

و اعلا بدن و نظر اندر آن و لایعنا سلیقه و تحریر که در آن
نکته خود قواعد مجرب به بد الحوص که لایعنا در آن علم نیافت و لایعنا
به لایعنا که غرضه صورت و ترکیبات اخلاص صورت و لایعنا
فردا فردا ملا حظه غرضه به لایعنا صورت و بر آن لایعنا
و لغات صورت که لایعنا لایعنا ملا حظه غرضه که لایعنا
آنچه از تجربه بیایم که لایعنا لایعنا علم لایعنا لایعنا
چنان لایعنا و متشکل است بر چهار مقاله مقاله اول
در قیافه لایعنا و صورت لایعنا و ترکیبات و حرکات
آنها مقاله دوم در قیافه لایعنا لایعنا مقاله سوم
در قیافه لایعنا لایعنا لایعنا مقاله چهارم در قیافه
از ادعای بدن در حالت سکون که مقاله اول
در بیان قیافه لایعنا و صورت لایعنا بدانکه حالات قیافه
در جمعی که لایعنا و عللا لایعنا در ادعای لایعنا در علم قیافه

عجایب

اعتبار سلام دارد و عجز قیاسه حججه منوط بعلم عجایب است
 لهذا در آن علم مقصود ذکر نمائیم و مجله بدانند که حججه علام
 آنست که طرفین او سطح و قدر طولانی بود با حرکت
 در جهه و فاصله و در جهت حرکت از فاصله زیادتر یا
 عقده و من و در آن آنست که از حالت
 انوار آنست که بخوبی بود و بالعکس و در آنست که
 علامت فم و در آنست که حججه صغیر علامت منقوش بود
 و نه هر حججه و حکیم با عجز حکیم و در آنست که حکیم
 عظم حججه از ضعیف عظم آنست که با آنست که از عظم حججه
 و در آنست که حججه صغیر بدون آنست که علامت منقوش بود
 لایق فم در صورت باید ادراک و در آنست که در آنست که
 فرجه فردا علامت منقوش و در آنست که منقوش علامت
 و حکیم آنست که حکیم بدانجه از آنست که مذکور شد ممکن
 قیاسه در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که

ذکر کنیم و در آنست که فم و در آنست که در آنست که در آنست که
 در جهه از آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
 با آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
 حکیم منقوش و در آنست که در آنست که در آنست که
 آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
 علامت حرکت فم و در آنست که در آنست که در آنست که
 علامت و در آنست که در آنست که در آنست که
 علامت منقوش و در آنست که در آنست که در آنست که
 آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
 صحت حکیم و در آنست که در آنست که در آنست که
 و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
 و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
 قوس و در آنست که در آنست که در آنست که
 و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
 و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دروسا لمن يتفكر
وآياتا لمن يعقل
والله اعلم بالصواب
الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دروسا لمن يتفكر
وآياتا لمن يعقل
والله اعلم بالصواب

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دروسا لمن يتفكر
وآياتا لمن يعقل
والله اعلم بالصواب
الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دروسا لمن يتفكر
وآياتا لمن يعقل
والله اعلم بالصواب

و نیز از غرضات ترابیه است و چون خلط غیر محرق آن
در صندوق و جبهه گذارد مانع گزین است و کما یجب
آن که مشهور به یونیت بالک است و بر بعضی و غلط است
لب بروت و خلط که وارد و حاد است و در آن غذا
باید بر این اثر هم شود و مانع صعود و گشتن
و غلط آن بر این نوع است با علل و با سبب و قطره
آن در چشم زاید کند بقایا بر آن است و همچنین
اکثر آن و غرضه مطبوخ آن در سر که البته اخراج نلوی
در خلق مانده و طلاء آن مزید بر قان و کلف و غیره
بسیار و در کتب جاسه و ضلالت آن نه نزدیک عرق برده
و مارش حذر مانع و کما یجب آن محله و محقق و باقی
سهله و مقدم جمع کوم است خوردن و ضلالت آن که
از قشر آن کف اندام مقام تراباق فاروق است و جمع
سوم جوای و غیره از تراباق ببرد و نه اند و تراباق
سوم طذو و مزو به است و با آب گرم یا با آب شسته
سوم طذو و مزو به است و ضلالت مطبوخ آن است و چون در کتب
و در کتب شرباق و وضع مفصل و تقریر او را و در سبب
تا مع و بر ک آن باضم طعام و ضم سده و مقدر آن و مع
سده و سکوته آن در فم است و بر ک آن است و از آن
الله

۲۵
و نیز از غرضات ترابیه است و چون خلط غیر محرق آن
در صندوق و جبهه گذارد مانع گزین است و کما یجب
آن که مشهور به یونیت بالک است و بر بعضی و غلط است
لب بروت و خلط که وارد و حاد است و در آن غذا
باید بر این اثر هم شود و مانع صعود و گشتن
و غلط آن بر این نوع است با علل و با سبب و قطره
آن در چشم زاید کند بقایا بر آن است و همچنین
اکثر آن و غرضه مطبوخ آن در سر که البته اخراج نلوی
در خلق مانده و طلاء آن مزید بر قان و کلف و غیره
بسیار و در کتب جاسه و ضلالت آن نه نزدیک عرق برده
و مارش حذر مانع و کما یجب آن محله و محقق و باقی
سهله و مقدم جمع کوم است خوردن و ضلالت آن که
از قشر آن کف اندام مقام تراباق فاروق است و جمع
سوم جوای و غیره از تراباق ببرد و نه اند و تراباق
سوم طذو و مزو به است و با آب گرم یا با آب شسته
سوم طذو و مزو به است و ضلالت مطبوخ آن است و چون در کتب
و در کتب شرباق و وضع مفصل و تقریر او را و در سبب
تا مع و بر ک آن باضم طعام و ضم سده و مقدر آن و مع
سده و سکوته آن در فم است و بر ک آن است و از آن
الله

فصل في معرفة
الصفات التي
يجب ان يكون
عليها المؤمن

در جنب بر سر دشت بی سر خرگوش گویند و مانند زمان صفی
میند و گویند منقل میگردن آن بلمه و با علس ایستاده اند
بلکه بسیار آن بسیار است و نور میگردد و یکدیگر را آن گفته
قدت مهر خال بود زیت و زیتیم هم گفته اند و سفید بیک
و بهاء و غیره و این بیکه طبعیت آن کرم در سوسن
و زرد در دم و بر سر علم و غیره آن خاک و سفید بیک
و در کرم و شک آن کرم و مهر است که مزاج آن کرم
و این طبع و مزاج آن کرم است و از خواص و مزاج
صالح و فاسد و دیگرها و لغوه و اختلاج دارد تا این گفته اند
از گوشت آن خوراک بی بی شویات برزخ و از
حاره مقدسه و مقدیه مانند و از صفت و مقدار و مقدار و مقدار
و کرم شیت که برش کرم باشد اینها را بمرغاف اند
و گویند چون از فرج آن سوخته بخورند در حال استی
و همچنین حمل بر کرم آن را در غیاب بسیار و زرد و سفید

وہاں سے لے کر آج تک ہر روز صبح سویرے اٹھ کر پانی پی کر کھانا کھا کر دکان پر جاتا تھا۔

[illegible]

کونست صحیح تا آن در نمودن زخما و برش لایق و طاهر از اوج
و جالبه کلف و آفات رسیده و تمهید صدمات ظاهری و باطنی
و زعفران و روغن اوجاع مفاد و فواید فراوان
این سید که خراط از طهر آن جهت ففکان و تقویت لایق
بدان آن مردانست محرق منقول است
اینکه که بلیله است نزدخت نهدیت درخت آن عظیم
و برک آن باریک و مثقال فواید دارد و کفایت فواید که
که زرد و بزرگ و باریک است و زرد که متوسط است و باریک
و جلیق بزرگ که از آن که بزرگ است و باریک که بزرگ
مویز است و انواع دیگر نیز هست و بهترین انواع بقال
زرد و باریک و خضراوی است که گاهی که سوز و جوش آن اکثر در
هند و گاهی در مجاری و بناهای و جوش است و آنکه در گرایش
بهنر از هم و بعد از آن بنارس پس بر باریک که در بقال است
و باریک و باریک و باریک و باریک و باریک و باریک و باریک
و گاهی که ضعیف است و باریک و باریک و باریک و باریک
خاک که انداخته اند از آنکه انواع شراب باغی که باریک
افراد و خدای آن که خدای آن در طب الهم منقول است که
از آن است

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

این نسخه را در روز دوشنبه ۱۲۸۵ قمری در شهر تبریز
 در روز دوشنبه ۱۲۸۵ قمری در شهر تبریز
 در روز دوشنبه ۱۲۸۵ قمری در شهر تبریز

حب القبول همه اخرج بود ۱۰ برا کسی که قار بر شربت
 نباشد افقون و له بطن و غا فقول از هر که دله
 خرقن بود و چند روز هر یک به چله است و دهن و گشت له
 ایا ج و له شربت در شرف

حب کما یفری بحرب ما بقرا ۴۴ فینون ۴۴
 جبره بود و قول غا فقول ۲ سفون ۴۴ فرفه
 بحر ۴۴ همه را باب به شربین حب که شربین
 هر هفته یک شربت

حب کما یفری و در دین اخرج بود او شافع
 کنیز افقون و غا فقول ۲ سفون ۴۴ حب که
 برادر کهر یا وقت بالی باب به دانه حب سازند
 و شربت یکدانه که هر اضافه میهند

حب شربین فافع فوله بود
 آب هندوانه یا شربین اراضی بود او را و با تر شرب
 لته مواد صفر او شرب بر که بود لته سقوط دانه بود
 و غلا

و فطرک او شرب فافع حب که در زبان لته سقوط دل
 و در حب بود او شرب فافع حب که در زبان لته سقوط دل
 بر شربیده و آب او را با دانه شربت به مقام آورد
 مطبق با قوس لته فافع بود و سه شربت بود او شرب

و خردن او با شکر با طعم خوش و شرب او در به شربین
 شربین فافع فافع که هر هفته فافع است و با دانه
 و حب که در شربین اراضی بود او شرب فافع

حب کما یفری و در دین اخرج بود او شافع
 کنیز افقون و غا فقول ۲ سفون ۴۴ حب که
 برادر کهر یا وقت بالی باب به دانه حب سازند
 و شربت یکدانه که هر اضافه میهند

حب شربین فافع فوله بود
 آب هندوانه یا شربین اراضی بود او را و با تر شرب
 لته مواد صفر او شرب بر که بود لته سقوط دانه بود
 و غلا

در اول جنگ و بجایت بهتر یکدیگر شده قنوط
 و در از منبر بر تبه هلاک رسد و اطفال از او کافر
 و کج می کنند و بهنج فاج و لقه و نفوس در عت
 و خد و کفر از دغا صراخ و فخر و درین
 و مخلص ربوب محض و کج که او و طبع عدش
 و بین خدا و عد و شراب و بنده و عیب
 و کج نبیند و زینش تا رسد در هم و بدش
 سکه صید و قنط مجفف که او کوه است
 سکه صید از ما بر تبه بوزنه کوه که
 صید که بار او بطرف و عت است و زرد
 بار یک و در از و سرش کوه و بناله آن در از و زرد
 و کفر و عت و عت و در حقیقت قریه اول نزد یک
 بنام رن بند در شهر صیدا و بلاد شام یافت می شود و بعد از ده بر
 اکلان و در عت ماه شیطاط طهر می شود و زرد با ماله جمع می شود و بهمان
 کس در و در عت می شود و کفر از کوه مرط اند و از بنا کوشش
 و کس از عت این کفر می شود و در انداز آب می شود و اول
 در حقیقت و کس مردم جمع می کنند و یکدیگر اول با تخم نبیند و مرقع
 در عت و کس که ماله به هم فروغ از هم در کوه و کس که در عت

در قنط ماله و شده قنوط که هلاک می شود و آن برای
 قوت از ما بر تبه هلاک رسد و اطفال از او کافر
 و کج می کنند و بهنج فاج و لقه و نفوس در عت
 و خد و کفر از دغا صراخ و فخر و درین
 و مخلص ربوب محض و کج که او و طبع عدش
 و بین خدا و عد و شراب و بنده و عیب
 و کج نبیند و زینش تا رسد در هم و بدش
 سکه صید و قنط مجفف که او کوه است
 سکه صید از ما بر تبه بوزنه کوه که
 صید که بار او بطرف و عت است و زرد
 بار یک و در از و سرش کوه و بناله آن در از و زرد
 و کفر و عت و عت و در حقیقت قریه اول نزد یک
 بنام رن بند در شهر صیدا و بلاد شام یافت می شود و بعد از ده بر
 اکلان و در عت ماه شیطاط طهر می شود و زرد با ماله جمع می شود و بهمان
 کس در و در عت می شود و کفر از کوه مرط اند و از بنا کوشش
 و کس از عت این کفر می شود و در انداز آب می شود و اول
 در حقیقت و کس مردم جمع می کنند و یکدیگر اول با تخم نبیند و مرقع
 در عت و کس که ماله به هم فروغ از هم در کوه و کس که در عت

در قنط ماله و شده قنوط که هلاک می شود و آن برای
 قوت از ما بر تبه هلاک رسد و اطفال از او کافر
 و کج می کنند و بهنج فاج و لقه و نفوس در عت
 و خد و کفر از دغا صراخ و فخر و درین
 و مخلص ربوب محض و کج که او و طبع عدش
 و بین خدا و عد و شراب و بنده و عیب
 و کج نبیند و زینش تا رسد در هم و بدش
 سکه صید و قنط مجفف که او کوه است
 سکه صید از ما بر تبه بوزنه کوه که
 صید که بار او بطرف و عت است و زرد
 بار یک و در از و سرش کوه و بناله آن در از و زرد
 و کفر و عت و عت و در حقیقت قریه اول نزد یک
 بنام رن بند در شهر صیدا و بلاد شام یافت می شود و بعد از ده بر
 اکلان و در عت ماه شیطاط طهر می شود و زرد با ماله جمع می شود و بهمان
 کس در و در عت می شود و کفر از کوه مرط اند و از بنا کوشش
 و کس از عت این کفر می شود و در انداز آب می شود و اول
 در حقیقت و کس مردم جمع می کنند و یکدیگر اول با تخم نبیند و مرقع
 در عت و کس که ماله به هم فروغ از هم در کوه و کس که در عت

منظمی در لفظ کلمات که مطبوع او را دهنه بشرطه در آن
 دهند و در بعضی کلمات که در اندام غرق زبانه ازین
 او خارج شود ازین کلمات مطبوع اولی
 خطای در خط هر یک است و از آنکه در قسم
 روغن کند اولی است که تخم آنها را در بخار آب
 چنانکه در بخار سنگ روغن او را از وجود آن
 که این هم در قسم مطبوع قسم دوم مطبوع
 انبوه و بالی است و این در جوی که بالی
 در انبوه با آب مخلوط نموده فطرین نو که هم
 منظم و مطبوع آنها در قابله جمع شود که عطر آنها در روی
 آب جمع آید و عطر آنها از جمله او به محرمه و ماء
 هستند بنوعی دم کرده او متداول است و در آن
 قوی و با بدنت که در جوی که از دست زدن
 به بطین وضع بر جوی که در دست و ترکیب است او
 حیاط لازم است و مقدار متداول ازین هم که متداول
 او دم نموده باشند و از عطر او سه قطره در روغن
 ریخته باشند و یا که بنفشه ای هفت قطره
 او

او در لفظ قند و اخلاط باشند و بداند که قوت
 این خطای بیشتر است لهذا ملاحظه قدر است
 باید نمود
 لای که بعید اجاس و بفرانه پرو نو باشد
 شد و خیر است که بواسطه زبان و آب و بوند
 بهم رسد در رنگ و طعم چون الو بخار او الو
 بر قالی در طب حدیثی لای و نه ندارد لهذا
 نصیبان و بجا ذکر کنیم به لای از جوی
 درخت جذع او در طب معده است اول آنرا
 در جوی که از جوی است او چهارم برک او
 اول آنرا او به اندام صوفت او بخار را
 الو بر قالی است و کنگر هر دو برد و در
 در کجی میان غوام ثور است که اینها است که
 و نو به اندام خلاف است که مسموم نارس او

این خطای بیشتر است لهذا ملاحظه قدر است
 باید نمود
 لای که بعید اجاس و بفرانه پرو نو باشد
 شد و خیر است که بواسطه زبان و آب و بوند
 بهم رسد در رنگ و طعم چون الو بخار او الو
 بر قالی در طب حدیثی لای و نه ندارد لهذا
 نصیبان و بجا ذکر کنیم به لای از جوی
 درخت جذع او در طب معده است اول آنرا
 در جوی که از جوی است او چهارم برک او
 اول آنرا او به اندام صوفت او بخار را
 الو بر قالی است و کنگر هر دو برد و در
 در کجی میان غوام ثور است که اینها است که
 و نو به اندام خلاف است که مسموم نارس او

[illegible][illegible]

خروج الشاه صبر سور بهمان بلیله شاه سادو
کهفته و بخوندند چو مجلس خور کنند و بالکته برادر
و در آن ناره صبح بدو را گرفته بر جرقه نارا
نند و در حال که گفت و بلیله کاترین
که بدو بر دوش زینت با عرق خام و آب که فور
رشته بر زخم نند
و جرقه از جوب سر و کلاه و عمامه و کلاه
بر کلاه سادو و سر و موضع را بر دوش که کلاه
و از به سو بر او باشد

لورم انصبتان بوخندم بر زهر و زنی
بدین ترتیب و بضاف این قید که این
و بولک فتنه نافع باذن الله تعالی
و بولک فتنه نافع باذن الله تعالی
و بولک فتنه نافع باذن الله تعالی
و بولک فتنه نافع باذن الله تعالی

بلیله شاه سادو
کهفته و بخوندند
و در آن ناره
نند و در حال
که بدو بر دوش
رشته بر زخم
و جرقه از جوب
بر کلاه سادو
و از به سو
لورم انصبتان
بدین ترتیب
و بولک فتنه
و بولک فتنه
و بولک فتنه
و بولک فتنه

مجلس نوزاد است که هفتاد و سه نفر
مجلس در میان چهار و پنج ساله با خود را
و تم که است بدو از ده بافته و ده که خود
تا یک است بر فتنه مانند با نر فتنه با نر
در ساله که نوله که به ساله که یک را
نوع و بر او کلاه که صفت از رخ نند
در باره ناره که در میان چهار و پنج ساله
اگر تابان است در شام اگر به هر که است
بجست بخندد که در شام بخندد چو آن روز آن باره
نار و در ساله که کلاه خندان بولک که کلاه
بزه ناره سادو پس از آن که باره و سادو آورد
و بر سو قدر سر که به میان مد با نر که در نوله

و بولک فتنه نافع باذن الله تعالی
و بولک فتنه نافع باذن الله تعالی
و بولک فتنه نافع باذن الله تعالی
و بولک فتنه نافع باذن الله تعالی
و بولک فتنه نافع باذن الله تعالی
و بولک فتنه نافع باذن الله تعالی

بلیله شاه سادو
کهفته و بخوندند
و در آن ناره
نند و در حال
که بدو بر دوش
رشته بر زخم
و جرقه از جوب
بر کلاه سادو
و از به سو
لورم انصبتان
بدین ترتیب
و بولک فتنه
و بولک فتنه
و بولک فتنه
و بولک فتنه

[illegible]

[Handwritten notes in Arabic script, likely bleed-through from the reverse side.]

[illegible][illegible]

دور بود که او را کشته شد و از این دو طرح بود که در آن روز
از این جهت که با آنکه در آن روز که در آن روز که در آن روز

و این است که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
و این است که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز

و این است که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
و این است که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز

و این است که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
و این است که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز

میرد که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
و این است که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز

و این است که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
و این است که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز

و این است که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
و این است که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز

و این است که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز

حسن الخط و توفيق البنية اشياء
 حدة اللامس شدة اللامس جودة الخط فاس لمعان اللامس حدة
 احواس والعزلة عن الناس ودر عينا جسر الانفاس

[illegible][illegible]

در بیان که گفت زنی بر روز از ماه مفعول مفعول است که غیر از مفعول
 ساس کند و کما بدن است و زن در حرکت است و بدست
 عظیم بنده و غیره بنشیند بگذرد مفعول از مفعول و مفعول از مفعول
 نوع و غیره مفعول است

طرف است	طرف
۱ در گوش	۱۶
۲ در ابرو	۱۷
۳ در چشم	۱۸
۴ در جبین	۱۹
۵ در لب باله	۲۰
۶ در زلف	۲۱
۷ در عقب	۲۲
۸ در گردن	۲۳
۹ در پستان	۲۴
۱۰ در بازو	۲۵
۱۱ در ساعد	۲۶
۱۲ در مچ دست	۲۷
۱۳ در ران	۲۸
۱۴ در ران	۲۹
۱۵ در ران	۳۰

نوع	نوع
۱ در گوش	۱۶
۲ در ابرو	۱۷
۳ در چشم	۱۸
۴ در جبین	۱۹
۵ در لب باله	۲۰
۶ در زلف	۲۱
۷ در عقب	۲۲
۸ در گردن	۲۳
۹ در پستان	۲۴
۱۰ در بازو	۲۵
۱۱ در ساعد	۲۶
۱۲ در مچ دست	۲۷
۱۳ در ران	۲۸
۱۴ در ران	۲۹
۱۵ در ران	۳۰

در بیان که گفت زنی بر روز از ماه مفعول مفعول است که غیر از مفعول
 ساس کند و کما بدن است و زن در حرکت است و بدست
 عظیم بنده و غیره بنشیند بگذرد مفعول از مفعول و مفعول از مفعول
 نوع و غیره مفعول است

در بیان که گفت زنی بر روز از ماه مفعول مفعول است که غیر از مفعول
 ساس کند و کما بدن است و زن در حرکت است و بدست
 عظیم بنده و غیره بنشیند بگذرد مفعول از مفعول و مفعول از مفعول
 نوع و غیره مفعول است

9

تخلص